خوانشی برتحول نگرش گلشیری به زندگی در داستان‌های پس از انقلاب ۵۷

آن روی دیگر زندگی

مهدی وحید دستجردی

اگرهرتحول بنیادین را سرآغاز تغییرات وسیع سیاسی، فرهنگی و... در گستره جامعه به حساب آوریم، نمی‌توان خود را نمی‌دانی. چند سالی بعد از انقلاب، حدود سال‌های ۵۸ و ۵۹ نمی‌دانستم چه می‌گذرد...» و این دقیقا نقطه آغاز تحول نگرش داستانی وی است. از اوایل سال ۵۹ و نگارش داستان، « فتحنامه معان» انگار که نگاه عینی‌تری به مقوله زندگی و سیاست برایش ایجاد کرده، در دوره‌ای که در هم آمیختگی همه جوانب زندگی نمایان می‌شود او نیز پیشگام همه، این در هم آمیختگی زندگی وسیاست را به صورت واضح‌تری در داستان‌هایش به نمایش می‌گذارد.

برای درک بهترموضوع، ناگاهی به داستان‌کوتاه‌های جدید این روایتگر شیوا بسیار ضروری است. اراییز چون آینه‌ای برای بی‌رنگ‌شدن همه عوامل نظر را داشت. «اما طور که خیلی وقت‌ها به چاه‌ها در حاله بحث می‌کنیم و سعی می‌کنیم خودمان را جای او هم بگذاریم و حضورش را حس کنیم و باز به همین نتیجه می‌رسیم، انگار ما هم دربحثی امور داریم به نوعی جایش را می‌گذاریم. البته درهمان مطلبی هم که سال ۷۶ در «فرانکفورتر آلگماینه» نوشت به این اشاره کرد که هرچند این یک توفیق است، ولی همان اصلا حتی که می‌خواست اینجا هم برایش مطرح بود. البته اگربود صدایش را مثل همیشه بلند می‌کرد. من فکرمی‌کنم جای صدای اعتراضش امروز واقعا خالی است؛ اما مطمئنم قهر نمی‌کرد. چون خودش را همدرگیرشرش می‌دانست وتمام تلاشش را می‌کرد که از هروزنه‌ای برای آگاهی دادن و ذره ذره بهترکردن شرایط استفاده کند. گلشیری خطوط اخلاقی روشنی داشت. وظیفه‌اش را انجام می‌داد. ولی نمی‌خواست از کسی هم اعتباری بگیرد و به شدت روی مواضعش می‌ایستاد و بر سرهیچ سفره‌ای نمی‌نشست.

پس چراگفرخی کتمد عده‌ای او را خالی ازتعهد اجتماعی وبرج عاج نشین می‌دانستند؟

به متاسفانه این تفکر، چه از جانب عده‌ای از دوستان «چپ» و چه دیگران، درباره او وجود داشت. دلیل خنده داری هم داشت: آنها توجه گلشیری به فرم و اهمیتی را که به آن می‌داد به معنای نبود تعهد و کم‌توجهی به محتوامی دانستند و فورمالیست رامثل یک فحش درمایه های روشنفکر، لیبرال و... نثارا ومی‌کردند. درصورتی که گلشیری به زعم من، یکی ازمعدودترین داستان نویسان ایران بود. هم در داستان هایش تعهد اجتماعی سیاسی داشت و هم به ادبیات بسیار متعهد بود. مطلبی را نیاز و گلایه مصالح و آجرهای ساختمانش بود برای کسی یا تعهد به دوستان، اهمیت خاصی داشت و در عین داشتن تعهد هم طلبکارنبود وبابت رحمتی که می‌کشید سهمی نمی‌خواست. اتفاقا معتقد بود جای محتوای متعهدانه داستان رامثل رنی توان با مقاله، مطلبی در روزنامه و... برگرد. اما نحوه برخورد وماجراهای خیلی عمیق‌تر را نیها بود. اگرهم به فرض، واقعه‌ای خاص، مضمون داستانش بود، دررواداختن آن ساختارهای استبداد و اقتدار، اختگی فکری روشنفکران و...رافتنا واحترامی‌کرد.

اما گلشیری خیلی گفته شدنی، به تجربه خاص نویسنده معتقد بود. اینکه نویسنده باید از دایره تجربیات عام بیرون برود و بتواند تجربیات واکتشافات خاص‌خود را به دنیای داستانی این بیاورد.

به قول یکی ازدوستان، «شازده احتجاب» برای من مگرفت. اصلا جنس داستان نویسی این اس بود که ریشه ها وانگاره های اراین یکسون.

بهترین نمونه های داستان هایش با این نگاه به نظرتان کدام است؟

تقریبا تمام داستان‌هایش: «شازده احتجاب» که شاخص‌ترینش است، اما «حدیث مرده بردار کردن»، «معصوم هاء»، «خانه روشن»، «چنار»، «آب باریک ۹۹درصد کافرهایش رانام ببرم...»، «جن نامه»، «رودلیت هوا» و...

شاید بعضی‌ها ازاین نوع نگاه و به قول شما داشتن برخورد ریشه‌ای ازارتباطش با متون کهن و زمان زیادی می‌آید که برای شناخت تاریخ وادبیات کلاسیک گذاشته بود. چیزی که در روایتگری هم خیلی به کارش آمد و باعث شد به روایت‌شکنی و درهم تنیدگی برسد وایست و مدرن برسد. چیزی که امروز کمتر در گارنیوسندگان فعلی داریم.

دقیقا همین طورا ست. ساختارها وانگاره ها رخیلی ریشه دارکهن می دید این دیدگاه شاید به قول شما الان کمتر طرفدار دارد.

گلشیری هنوز بعد ازگذشت ۱۸ سال ازرفتش نه فقط برای کشورش که برای شما هم بسیار زنده است. چند بار درطول همین گفت‌وگواشاره کرده‌اید که امروزمیخ فکرمی‌کردم اگربود... اگر فلان جریان رامی دید و... رابطه تان با او چطور بود؟ این رابطه چقدر باوجود ۲۱ سال اختلاف سنی، استاد و شاگردی می شد و متاثرازفضای خاص او و چقدر متقابل؟ شما یک مترجم وزنی تحصیل‌کرده بودید. به جزهسرو مادرفرزندانش بودن چقدر شما را در این قالب می دید و می‌پذیرفت؟

ابتدا قضایی که کنارش برایم فراهم آمده بود خیلی نظرم راجلب کرد. آن کتابخانه پورپیمان وفضای خاصش ویک وقت‌هایی کاملا معلم وشاگردی می‌شد؛ مثل توصیه هایی که برای خواندن به من می‌کرد. اینکه چه کتابی راکی بخوانم و... گاهی هم با هم کارها را می‌خواندیم وگاهی گروهی درکنار دوستان دیگر.

ضمن اینکه به گفته خودش تاثیرمتقابل هم گاهی بود. بارها گفته ام که او به لحاظ فکری فوق العاده جوان بود. ولی به هرحال من یک زن جوان تر ومدرن تراز او بودم وارزش هایی که درذهنم داشتم، بازنانی که درخانواده و اطرافش دیده بود یا قبل زمن شناخته بود تفاوت هایی داشت. این موضوع فوق العاده اراییز هایت داشت وجالب بود. اما وقتی کلی به رابطه مان نگاه می کنم می بینم معلم و شاگردی بود... هم نفسی بود... رابطه ای برپایه بحث وگفت وگو بود وزندگی زناشویی و درد سرهایش هم همیشه بود. (می خندد) اما برخلاف تصوررمانتیک بعضی ازآدم ها ازنویسنده ها که متفاوتکر می‌کنند ساعت ها به کسی که دوستش دارد یا همسرش خیره می شود ومی‌گوید دوست دارم اصلا ازاین خبرها نبود. البته که تجربه ای یگانه و خاص خودش بود. از همه بیشتر، وقت‌هایی که داستانی رانمام می‌کرد ومثل راهرد سفری جانکاه می آمد و به من می‌گفت این هم یک داستان جدید برای تو. باطرافشش و دیدن جزئیات درزندگی روزمره مان.

گلشیری یک نام بزرگ بود. قرارگرفتن در سایه حضوراوسخت نبود؟ فکرنمو جایی گفتید تا چند سال زیراین سایه بودید وحتی خودش هم همین رامی خواست ویکم کم تغییرکرد. چطوراین تغییر ایجاد شد؟

من فکرمی کنم ابتدای زندگی حتی برای زوج های معمولی تجربه عجیب وسختی است. چون دوآدم با دنیاهای متفاوت زیریک سقف می روند. در مورد ما درست است که وجه اشتراک بزرگی به نام ادبیات وجود داشت که من خوانده و علاقه مند شد جدی این بودم او انوبسنده و خالق جدی. ولی به هرحال نوعی کشمکش وسهم خواهی مثل تمام زندگی های دیگر بینمان وجود داشت وخیلی مواردریزکم کم خودش رانشان می داد. اتفاقا شرایط برای ماسخت‌ترواقزون برلین هم بود چون با مسئله اخراجش ازتدریس درآن سال ها وفشارهای خاص آن زمان همراه شد. درنتیجه دردانشگاه بودم واساتیدم چه ازمیدی به بی ربطی بورس و ادامه تحصیل بسته بودند و بالاخره مسیرم را ازلابه لای فشارهای بیرونی پیدا کردم. ازلابه لای چیزهایی که گاهی داشت لهم می‌کرد. شرایط آن سال ها وقاعدتسب بود برای هردویمان. اما برای من بیشترچون خیلی جوان بودم ؛ مقاومت های بیرونی برای به‌رسمیت شناختنم بیشتربود وتردیدهای زیادی درمقابلم وجود داشت که به خاطرش نزدیک بود تمام اعتماد به نفسم راازدست بدهم اما بالاخره توانستم بلند شوم؛ سرکار بروم و اولین کتابم رامنتشرکنم. البته که حضور کمک او خیلی موثربود. همیشه ترجمه های من رادقیق می خواند وکمکم می‌کرد و من ازبابت این خیلی خوشبخت بودم.

چقدرازپذیرش نقشتان واهمیتی که به او می‌دادید به زن بودن شما و مرد بودن او برمی‌گشت؟

راستش به نظرم این موضوع چندان دریدبرقتن این شرایط برایم اهمیتی نداشت. این پذیرش به خاطر قدرت واهمیت کارا وبود. من دائستم نوشتن اثر یگانه او و خلق داستان ایرانی ازترجمه من مهم‌تراست وفکرمی کنم اگرجایمان برعکس بود ومن مرد بودم واوزن بود، بازهم همین برخورد رامی‌کردم. من کار ترجمه را دوست داشتم وبرایم جدی بود. ولی خلق داستان توسط اوبگانه بود. می دانید ارزیابی دونوع کار مطرح بود ومن می دیدم کارا و مهم تراست و با گرفتن بخش زیادی ازمسئولیت زندگی می خواستم به این جریان وتولید آثارش کمک کنم والبته خوشبختانه اینطورنبود که اوبی خیال زندگی باشد ومن هم تمام مدت مشغول فداکاری باشم که نتیجه‌اش هم بشود طلبکاری واحساس غبن؛ به هیچ وجه. اتفاقا برخلاف روشنفکران نسل خودش خیلی هم با همراه بود. از نظرنگهداری بچه ها، بردنشان به مدرسه، بازی کردن باآنها، لهم گفتن برایشان، شستن ظرف‌ها و... برای نوشتن داستان هایش هم ازخیلی کارها واتفاقات ساده زندگی غافل نمی ماند. مثلا برای خریدنان که می‌رفت با چند روایت وداستان ازنمایانی برمی‌گشت خانه. ما مثل بسیاری اززن و شوهرها هم خرید وبازارمیوه می‌رفتیم وخیلی کارها برای خانه‌مان می‌کردیم ولی بخش زیاد وبیشترکارهای روی دوش من بود. خلاصه هرچه بود، اوکاملا درزندگی روزمره حضوردداشت وهمیشه به نویسندگان نسل خودش انتقاد می‌کرد که فکرمی‌کردند دارمرگیتی آنها رازابیده که فقط بنویسند وهمه کارودیگری دوش تأن آنهاست!

اگربخواهیم یاتوجه به دریافت های شما و آثارش درباره نگاهش به زن صحبت کنیم این سیر را چگونه می بینید؟ یعنی چقدر درمسیردهی و منطبق باتغییرات جامعه این حضوردفعالانه رابرای زن درک می‌کرد؟ البته که به نظرم بارهاش هرای من ماجرادرمیان سال های جوانی درآثارش هست وقتی فخرالنساءش به تسلیم زنده می‌دهد و اصلا وست که توجه شازده را به تاریخ اجدادی و تمام دآن جلب می‌کند.

نمی‌توانم بگویم قضیست بود، ولی نگاهش روشن بود، همان طورکه شماره اشاره کردید فخرالنساءی باسخی به زن اثری هدایت بود وبرخلاف نظرخیلی ها به نظرم این زن، یک زن فعال و آگاه است وگلشیری این نگاه شازده راکه می‌خواهد به نشان تنفه اقتدار اجدادی که برایش مانده است. زن های زیرسلطه‌اش را می‌توان یافت که انگارازوردهریک به حیطه آن دیگری اباداره، حتی درداستان عروسک چینی من نیزکه روایت فرانه وامیان خانواده کودکی می‌گذرد که پدرش زندانی سیاسی است بازهم نمودی ازرابطه عاطفی خانوادگی وتزناشویی نمی بینیم بلکه همه چیزحول محورزندانی شدن پدرمی‌چرخد که بی شک این خصیصه جدابودگی بنیان خانواده واجتماع ازسیاست، به شرایط آن روز جامعه ایران باز می‌گردد و گلشیری چونان آینه‌ای بازتابنده آن شرایط بوده است.

قبل ازانقلاب گلشیری، می‌توان آنهارابه دوسته اجتماعی چنار، شب‌شک، عیادت، پشت سافه‌های نازک‌تجیر، معصوم اول، گرگ و...) وسیاسی (مردی با کراوات سرخ، عکسی برای قاب عکس خالی من، معصوم چهارم و...) تقسیم کرد. درهریک ازاین دو دسته خط تمایزی می‌توان یافت که انگارازوردهریک به حیطه آن دیگری اباداره. حتی درداستان عروسک چینی من نیزکه روایت فرانه وامیان خانواده کودکی می‌گذرد که پدرش زندانی سیاسی است بازهم نمودی ازرابطه عاطفی خانوادگی وتزناشویی نمی بینیم بلکه همه چیزحول محورزندانی شدن پدرمی‌چرخد که بی شک این خصیصه جدابودگی بنیان خانواده واجتماع ازسیاست، به شرایط آن روز جامعه ایران باز می‌گردد و گلشیری چونان آینه‌ای برای درک بهترموضوع، ناگاهی به داستان‌کوتاه‌های جدید این روایتگر شیوا بسیار ضروری است. اراییز چون آینه‌ای برای تبت شان می‌شود، اما این بارنه گونه‌ای دیگر. از طورکه خود در مصاحبه‌ای می‌گوید: «...موافقی هست که وضعیت خودت رانمی دانی. چند سالی بعد ازانقلاب، حدود سال‌های ۵۸ و ۵۹ نمی‌دانستم چه می‌گذرد...» واین دقیقا نقطه آغازتحول نگرش داستانی وی است. ازاوایل سال ۵۹ ونگارش داستان، « فتحنامه معان» انگارکه نگاه عینی‌تری به مقوله زندگی وسیاست پیدا کرده، در دوره‌ای که در هم آمیختگی همه جوانب زندگی نمایان می‌شود او نیز پیشگام همه، این در هم آمیختگی زندگی وسیاست را به صورت واضح‌تری در داستان‌هایش به نمایش می‌گذارد.

برای درک بهترموضوع، ناگاهی به داستان‌کوتاه‌های جدید این روایتگر شیوا بسیار ضروری است. اراییز چون آینه‌ای برای تبت شان می‌شود، اما این بارنه گونه‌ای دیگر. از طورکه خود در مصاحبه‌ای می‌گوید: «...موافقی هست که وضعیت خودت رانمی دانی. چند سالی بعد ازانقلاب، حدود سال‌های ۵۸ و ۵۹ نمی‌دانستم چه می‌گذرد...» واین دقیقا نقطه آغازتحول نگرش داستانی وی است. ازاوایل سال ۵۹ ونگارش داستان، « فتحنامه معان» انگارکه نگاه عینی‌تری به مقوله زندگی وسیاست پیدا کرده، در دوره‌ای که در هم آمیختگی همه جوانب زندگی نمایان می‌شود او نیز پیشگام همه، این در هم آمیختگی زندگی وسیاست را به صورت واضح‌تری در داستان‌هایش به نمایش می‌گذارد.

شازدهٔ آینه‌های دردار

دنیای هوشنگ گلشیری به روایت همسرش، فرزانه طاهری

عکس از: پیمان خوشنودراد

فرزانه طاهری نه تنها درنقش همسر، بلکه در جایگاه کسی که این سال ها با وجود تمام سختی‌ها، قدرتمند وتنها گاهی حتی یک تنه سکان بنیاد گلشیری رابه جلو برده بهترین گزینه برای گفت‌وگو درباره او در سالگرد درگذشتش است. خانم مترجم با مهر و خوشرویی تمام دعوت ما را به گپ و گفت می‌پذیرد و از زندگی، نگاه و دنیای داستان نویس یگانه برایمان می‌گوید.

جفتشان آدم های سختی کشیده‌ای بودید. گلشیری در جوانی رنگ روی هم کرده بود، در دفترا سناد رسمی هم کار کرده بود و بعدها معلمی، شما هم زندگی سختی داشتید، زندگی در خانه اجاره‌ای و کارهای مختلف. چرا هردو، ماندن وانتخاب کردید؟

هردو به لحاظ حرفه‌ای یک دلیل مشترک برای ماندن داشتیم. ما دیمی به این مملکت حس می‌کردیم. ایران چیزهایی به ما داده بود و ما دوست داشتیم دینمان را به آن ادا کنیم والبته احساس می‌کردیم کاری که می‌کنیم اینجا معنی می‌دهد. علاوه براین، گلشیری اصلا از آن دست نویسنده‌هایی نبود که بتواند درا ببندد و بنویسد. اوبک منشور چند وجهی بود که ازتمام این فضا استفاده می‌کرد واصلا در خلأ نمی‌توانست بنویسد.

چقدرازاین نوع نگاه به تجربه زندگی شخصی اش برمی‌گشت؟

طبیعتا خیلی. چون اوبرخلاف بسیاری ازهنرمندان و نویسندگان امروزی، ازدنیا طلبکارنبود. فکر نمی‌کرد چون نویسنده است باید همه چیزبرایش فراهم باشد و جزنوشتن کاری نداشته باشد. به هرحال سال‌ها کارمعلمی اش رابه عنوان شغل انجام داد. ازسویی، درگیردشدن با مسائل جامعه مثل سانسور، عدالت و آزادی و ... جزئی اززندگی اش بود و با نویسندگان نسل خود و نسل‌های بعدی به دوستان داشت. دوست داشت هرطورکه شده در حوزه انتشار مجله و سردبیری اش و... هم فعالیت کند. باتمام سختی‌ها. درواقع انرژی زیادی برای این بدوستان می‌گذاشت.

سانسور هیچ وقت برای گلشیری امر عادی نشد. شما خودتان هم قبلا گفته اید که حتی راضی نمی‌شد کلمه ای درکارهایش تغییرکند حتی به قیمت چاپ نشدن آن اثر. خیلی وقت‌ها ماندن آدم‌ها و اینکه می‌خواستند کارشان دربیاید باعث می‌شود ما این موضوع مهم را حدی کنار بیاییم. حتی گاهی خودشان سلیقه سانسورچی‌ها را می‌دانند و کم کم ناخودآگاه بعضی چیزها راسانسور می‌کنند. اما گلشیری مادوست وسخت هم روحیه مقاومتی را حفظ کرد. چطوربااین شرایط کنارمی‌آمد؟

فکرمی‌کنم بخش زیادی ازآن به روحیه خوش بینی وامیدواری اش برمی‌گشت. درسیاه‌ترین لحظات هم که من شخیص نقطه روشنی نمی‌دیدم، او هنوز امید داشت ویک نقطه نورید من نشان می‌داد. از طرفی اوفکرمی‌کرد راهی به جزاین وجود ندارد. البته توجه به یک نکته هم ضروری است که گلشیری در زمان انقلاب اسلامی نویسنده تثبیت شده‌ای بود و نمی‌توان انتظار داشت که رویه اودراسانی نویسان این چند دهه تکثیر وتکرارشود وچشم به انتشار بدوزند؛ همان طور که اگرخودش هم زنده بود، این حکم رنمی داد. شاید یکی ازبارزترین ویژگی های گلشیری این بود که کلمه وافعه رابرایش حرمت داشت ومعتقد بود نمی شود ازداستان خوب چیزی را حذف کرد؛ همان طورکه باراها بافاصله بعد از نوشتن یک جمله صدای فرباش می آمد که این را هم نمی‌توان چاپ کرد. یعنی می‌نوشت وبعد به فکر می‌افتاد که شاید چاپ نشود. البته که گاهی جابی دیگرازش راچاپ می‌کرد. ولی هیچ وقت جای اثری راکه درایران منتشرمی‌کرد، برایش نمی‌گوفت. خیلی مراقب بود که مغزش اخفته نشود و به هیچ عنوان خودسانسوری نمی‌کرد. مثلا برای تجدید چاپ «شازده احتجاب» و خواستند چند کلمه و جمله رابردارد، وقتی زیربارنرفت.

جالب است که در شرایط آن زمان رادیکال هم نشد. حتی سال ۷۶ به دفاع از اصلاحات برآمد.

بله دقیقا. البته که در همان سال از بسیاری «رادیکال» هابه خاطرهمین موضعش بدوبیراه زیاد شنید. ولی همچنان موضوع خودش راحفظ کرد.

فکرمی‌کنید اگرامروززنده بود در سال ۹۷ هم هنوزآن میزان امیدواری اش راداشت؟ هنوز سرموضعش می ایستاد؟

۱۸ سال از رفتنش گذشته، اما هنوز مکاشفه ادامه دارد. هنوز هم وقتی فرزانه طاهری از کتابخانه پر و پیمان و وسایلش در میانت می‌کند به نشانه‌های درخشان و حیرت انگیز زندگی همسرش برمی‌خورد؛ به دست نوشته هایی باقی مانده از آدمی به درجه بالایی از وسواس و سخت گیری که امروز فقط چرک‌نویس‌هایی ساده نیستند و بیشترشان می توانند یک کلاس نویسندگی جذاب برای عاشقان نوشتن باشند، به طول حدفشده «آینه‌های دردار»، به ورقه‌های اصلی بچه‌های مدرسه که به ورقه های امتحانی دیگر نیستند و طبق خواسته معلم با دست خط خودشان قصه های مادربزرگ‌هایشان را پشتش نوشته‌اند و... .

توجه زیاده به جزئیات درآثارش آن می‌آمد. حتی در زندگی روزمره هم خیلی به این جزءها توجه می‌کرد. (با خنده) مثلا مکالمات ان ها هم، برایش خیلی جذاب بود و می‌گفت یک نوع گفتار درمانی است. خیلی وقت‌ها هم ازمن برای کشف جهان زنانه کمک می‌خواست.

اگرالان زنده بود شاید این نگاه و به قول شما عدالت خواهی زنانه بیشترهم می‌شد چون نویسنده به رویای بود. همان طورکه به مرورذرشخصیت های زنش اتفاق افتاد.

قطعا. شخصیت های زنش هربار جنبه عمیق تری شده اند. نگاهش به زن در «بره گمشده راعی» مثال خوبی است با حتی زن سعید درکتریسکوب و کید» که با کوتاه کردن و رنگ کردن مو به نوعی اعتراض خودش رابیان می کند. در داستان های «بانویی واله و من» و «آتش زنشت» که ازآخرین داستان هایش است هم که بیشترمی توان حضورزنان مستقل ومنافوت را دید. «درآینه های دردار» یا «برمابره رفته است باربد؟» هم همین طور. واقعیت این است که من شخصا این تغییرو پذیرندگی رامی دیدم و خیلی به آن واقف بودم.

به نکته هایی که ازارتباطات روزمره می‌گرفت اشاره کردید. البته گلشیری ازارتباط باعرف غافل نبود. سال ها روی ادبیات فولکور کارکرد وبرای نوشتن شازده احتجاب علاوه برانبوه منابع مکتوب، هرکسی راکه فکرمی‌کرد می تواند منبع گویا و شفاهی اطلاعاتی جدی باشد، ملاقات می‌کرد. درسال های بعد این ارتباط با مردم و جامعه وخواندن ها چه مسیری راطی کرد؟

دلشان می خواهد دنیای دیوانه آقای نویسنده را به تمامی کشف کنند از افست فوروفی یه هم ودست دوم فروشی ها سرد ریاورند. درباره نویسنده زنده اصفهان کم گرفته نشده، اما این روزها و در سالگرد یادآوری‌اش من تنول دوباره و دوباره آثارش را خواند و هر بار از یک زاویه آثارش را نگاه پیشرو و نوانیدش، انگشت بر دهان ماند!

می توان از فرباش یه هم ریخته و شلخته این روزهای شهر گذر کرد و چنان مرثیه ای برای دختران بی تابش «چنار» را خواند! هنوز می‌توان مصاحب فاخری و فخر النسا را با زبان عالم قسمت کرد و چهره چند تکه شازده را در آینه شکسته حکومت‌ها دید. می‌توان لذت دوباره دیدن خواجو را از «کریستین و کید» گرفت و...

قهرمان شیری درکتاب «مکتب‌های داستان‌نویسی درایران» سعی می‌کند مکاتب داستان نویسی را براساس ویژگی های اقلیمی و خاستگاه نویسندگان تقسیم بندی کند؛ براین اساس، اوبه هفت مکتب می‌رسد که عبارت‌اند از: مکتب آذربایجان (غلامحسین ساعدی، صمد بهرنگی، رضا براهنی)، مکتب اصفهان (بهرام صادقی، هوشنگ گلشیری)، مکتب خراسان (محمود کیانوش، محمود دولت آبادی)، مکتب جنوب (احمد محمود، امین فقیری، نسیم خاکسار)، مکتب شمال (نادر ابراهیمی، ابراهیم رهبر، مجید دانش آراسته)، مکتب غرب (علی اشرف درویشیان، منصوربالقوتی، علی محمد افغانی) و مکتب مرکز (جمال میرصادقی، اسماعیل فصیح، تقی مدرسی). شیری درفصلی که به مکتب اصفهان مربوط می شود، برآثار دو نویسنده شاخص این سبک، یعنی هوشنگ گلشیری و بهرام صادقی درمیگرود می‌شود. صرف اطلاق «اصفهان» براین مکتب نشان دهنده این نیست که دراین گونه داستان ها «اصفهان» به عنوان یک شهرهمزاد یا لهجه مخصوص به خود حضورامساسی دارد؛ اطلاق نام اصفهان بیشترگویای ویژگی های ساختاری این داستان ها و نزدیکی وتأثیرپذیری آنها ازسبک هندی است. شیری مختصات این مکتب را از دل سبک هندی بیرون می‌آورد و دیای مشخصات آن را که بسیار بدیع وظریف است، در آثار دوران صفویه می جوید. نازک خیالی و استفاده از تعابیر درعین حال معمول، اما هنرمندانه، ازویژگی های مکتب اصفهان است که درسبک هندی هم پیدا می‌شود. به گفته مولف، این دو نویسنده به زیرگی خصوصیات منحصربه‌فردسبک هندی رلوام گرفته‌اند تا ازآنها در داستان نویسی مدرن استفاده کنند.

افسانه دهکامه

شیری مهم‌ترین ویژگی مکتب اصفهان راتلفیق روایت سنتی ومدرن وروایت نمکی می‌داند. ازدیدو، شیوه روایت در داستان نویسی این دو نویسنده به یکی متحول وواردِ دوران جدیدی می‌شود که برنویسندگان جوان هم بسیار تاثیرمی‌گذارد. تاجایی که بسیاری، شیوه نوشتن خودشان راوامدارا این دو نویسنده، مخصوصا گلشیری، می‌دانند. آنچه در داستان های گلشیری مغفول مانده است، بی اعتنایی وی به هنجارهای داستانی وشیوهٔ نامدار بیرافت زمان است. او باآفرا و یابان های غیرمعمولش سعی می‌کند هم نیم‌نگاهی به ادبیات کلاسیک وآنچه درمتون نثرمان داشته‌ایم، بیندازد، هم ازتجربه داستان نویسان غربی، مخصوصا نویسندگان فرانسوی، در داستان هایش استفاده کند. گلشیری شناخت عمیقی از فرهنگ عامه، دین و صادقی متمرکزمی‌شود. صرف اطلاق «اصفهان» براین مکتب نشان دهنده این نیست که دراین گونه داستان ها عبارت‌اند از مکتب آذربایجان (غلامحسین ساعدی، صمد بهرنگی، رضا براهنی)، مکتب اصفهان (بهرام صادقی، هوشنگ گلشیری)، مکتب خراسان (محمود کیانوش، محمود دولت آبادی)، مکتب جنوب (احمد محمود، امین فقیری، نسیم خاکسار)، مکتب شمال (نادر ابراهیمی، ابراهیم رهبر، مجید دانش آراسته)، مکتب غرب (علی اشرف درویشیان، منصوربالقوتی، علی محمد افغانی) و مکتب مرکز (جمال میرصادقی، اسماعیل فصیح، تقی مدرسی). شیری درفصلی که به مکتب اصفهان مربوط می شود، برآثار دو نویسنده شاخص این سبک، یعنی هوشنگ گلشیری و بهرام

جایگاه گلشیری در مکتب داستان نویسی ایران

فریاد نسل شکست

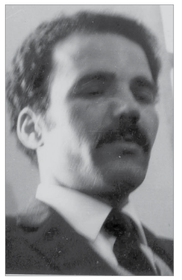

اگرهرتحول بنیادین را سرآغاز تغییرات وسیع سیاسی، فرهنگی و... در گستره جامعه به حساب آوریم، نمی‌توان خود را نمی‌دانی. چند سالی بعد ازانقلاب، حدود سال‌های ۵۸ و ۵۹ نمی‌دانستم چه می‌گذرد...» واین دقیقا نقطه آغازتحول نگرش داستانی وی است. ازاوایل سال ۵۹ ونگارش داستان، « فتحنامه معان» انگارکه نگاه عینی‌تری به مقوله زندگی وسیاست پیدا کرده، در دوره‌ای که در هم آمیختگی همه جوانب زندگی نمایان می‌شود او نیز پیشگام همه، این در هم آمیختگی زندگی وسیاست را به صورت واضح‌تری در داستان‌هایش به نمایش می‌گذارد.

برای درک بهترموضوع، ناگاهی به داستان‌کوتاه‌های جدید این روایتگر شیوا بسیار ضروری است. اراییز چون آینه‌ای برای تبت شان می‌شود، اما این بارنه گونه‌ای دیگر. از طورکه خود در مصاحبه‌ای می‌گوید: «...موافقی هست که وضعیت خودت رانمی دانی. چند سالی بعد ازانقلاب، حدود سال‌های ۵۸ و ۵۹ نمی‌دانستم چه می‌گذرد...» واین دقیقا نقطه آغازتحول نگرش داستانی وی است. ازاوایل سال ۵۹ ونگارش داستان، « فتحنامه معان» انگارکه نگاه عینی‌تری به مقوله زندگی وسیاست پیدا کرده، در دوره‌ای که در هم آمیختگی همه جوانب زندگی نمایان می‌شود او نیز پیشگام همه، این در هم آمیختگی زندگی وسیاست را به صورت واضح‌تری در داستان‌هایش به نمایش می‌گذارد.

اگربود صدایش را مثل همیشه بلند می‌کرد من فکرمی کنم جای صدای اعتراضش امروز واقعا خالی است

ایرانیل اشراقی

باربد گلشیری:

دست‌نوشته‌های گلشیری در آرشیو استنفورد است

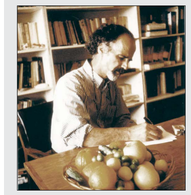

از دهه هفتاد که گلشیری نوشتن با کامپیوتر را فاکرد، دیگر دست نوشته‌ای از او نداریم، ولی قبل ازآن هرکاری کرده بود دست نوشته اش موجود است و واقعا یا یکی دو استثنا که احتمالا دست ناشران ده چهل مانده بقیه آثارش ازمنتشرشده تا نشده، موجود است که شامل حجم عظیمی یادداشت و نسخه های مختلف داستان می‌شود. چون هوشنگ گلشیری هم نویسنده بود وهم محقق، طبیعتا بخش عظیمی ازاین دست نوشته‌ها فیش هایی هستند که از مطالعاتش می‌آمد، چون هرچه را می‌خواند، خیلی منظم فیش برداری می‌کرد که ارجاعات مختلفی داستان هایش که بعدا بالوده‌ترشده اند یا سمنان را معمولا نخوانده‌اند، مثلا «فتحنامه معان» مغانه بوده، «آینه های دردار» دامه و دام بوده و... نسخه های مختلف داستان‌هایش بسیار زیاد است. البته تا زگی هم ازاین دست نوشته‌ها هست که احتمال حاضرید صورت امانت و درشرایط حرفه ای مهوزه ای در دانشگاه استنفورد نگهداری می شود و به زودی به صورت آنلاین و رایگان درد سترس خواهد گرفت.

دلیل این انتقال هم یکی این است که مسئولان فضاهای آرشیوی ایران درطول سال ها سرافی از این دست نوشته ها نگرفتند و انتقال حرفه ای نگهداری شان هم در ایران به جزدر کتابخانه ملی درفضای دیگری مهیا نبود که البته کتابخانه هیچ مطلع سرافی ازآن نگرفت.

خاص سنی یا فکری دیده است. چرا؟

در دست نوشته هایش یک سری ورقه امتحانی از بچه های روستا پیدا کرده ایم که ازشان خواسته پشت برگه امتحانی قصه هایی راکه ازمادربزرگ هایشان شنیده اند، بنویسند. ازقصه گفتن برای بچه ها هم خیلی لذت می برد. همان طورکه به فقط برای بچه های خودمان که برای بقیه هم قصه های دنباله دارمی‌گفت. ضمن اینکه همیشه تکنیک برایش وسیله کشف بود. گاه می نوشت تابداند چه می خواهد بگوید. هرداستانی هم قالب وسیاق خود راپیدا می‌کرد.

و اما جایزه گلشیری. این جایزه ادبی نویسندگان زیادی رابه ما معرفی کرد وهنوزهم بعد ازچند سال که دیگربرگزارنمی شود. آثاری که برنده آن شده اند دارای برند وا هیمت خاصی هستند و جای آن با وجود تعدد و تکثر جوایز ادبی ریزو درشت همچنان خالی است. شرایط برای برگزاری جایزه رامی دانستید چطور است؟

خیر. زمانی که جایزه متوقف شد ادبیات به شدت لطمه دیده بود. تعداد رقیبان واقعی کم شده بود و انتخاب اثربرای داوران خیلی سخت شده بود. البته به نظرم الان وضعیت یک جورهایی بهترشده است، ولی نکته بعدی برگزارنشدنش هم به این برمی‌گردد که من دلم می‌خواست این جایزه به یک نهاد مبدل شود که متاسفانه نشد و مثل خیلی چیزهای دیگر درکشورما متکی به فرد باقی ماند. برگزاری اش خیلی سخت بود و من خیلی اذیت می‌شدم البته که لطف هازیاد بود ولی من آنقدراذیت می‌شدم که ذهنم خراب می‌شد وروی همه چیزم اثرمی‌گذاشت. این بار مسئولیت برای ازقلم افتادن کاری واحساس دین به کسانی که بی چشمداشت کمک می‌کردند اذیتم می‌کرد والبته انرژی زیادی که زمن می‌گرفت. خودمن به طورشخصی باید خیلی هارامثلا برای مراسم عمومی دعوت می‌کردم وتمام اینها نشانگر این بود که این جایزه، «نهاد» نشده است. این موارد من راخسته کرد، درکنارایکه اصل ماجرااین بود که آن زمان من دیدم انتخاب چقدرسخت شده است. اینکه سانسورچه بلایی سرپک اثردراندازد وآورد. حاصل کارا دوری می شود وگاه اینکه زخمی که کارخورده بود، سبب می‌کند نتوانند باوجود ارزش هایش، ازدیدن جای آن زخم چشم بپوشند.

شاید احساس می‌کردید وجود جایزه‌ای با نام گلشیری که یک کلمه بیش و پیش را نمی‌پذیرفت در شرایط فعلی ادبیات اصلا دوراز ذهن است؟

نمی دانم. اما کاربرای ما خیلی ملاک بود واینکه داستان نویس است که درنهایت «اصلاحیه» هارا می‌پذیرد وبه ایزاء اجرا و ممیزی نمی شود. البته به تازگی اوضاع دسان ها هم کمی بهترشده و آثاردیدج نمی‌بینیم ولی من هنوزاز برگزاری عاجزم.

فعلا تمرکزنیمارا گلشیری بیش از همه بر اثرش است.

گلشیری کارتمام شدۀ چاپ نشده ندارد و نمی توان دست نوشته هایش رابه خاطروسواس های خودش بازبسیت کناب اراله کرد. ولی به شکل اسکن شده می‌تواند در اختیارعلاقه مندان قرارگیرد. بنابراین من حدسم این است که نسخه های ابتدایی این داستان ها را خودش ازبین برده چون دست نوشته خیلی بد خط ومتفاوت داستان هامثل قصه شده اند «آینه های دردار» یاتصحیح کردن ها و حذف کردن هایش... به تدریج روی سایت می‌آید. خلاصه اینکه تمرکزمان بیش ازهمه قعلا روی عمر گلشیری است. (می خندد) اصلا اجازه بدهید ما هم کمی خودمان راشاد باشیم.

امروزدرهمدیهمین سالگرد گلشیری چه انتظاری وخواسته‌ای دارید؟

اینکه تمام آثارش منتشرشود. کارهای ق